

۱. مقدمه

بانک در اقتصاد مدرن یکی از مهم‌ترین نهادهای واسطه‌گری مالی است. خانوارها و بنگاه‌هایی که مازاد منابع دارند، سپرده‌های خود را در بانک قرار می‌دهند و بانک این منابع را به متقاضیان اعتبار منتقل می‌کند. در این فرآیند، بانک علاوه بر واسطه‌گری مالی، بخشی از ریسک اعتباری را نیز مدیریت می‌کند. در یک نظام بانکی سالم، تصمیم درباره اعطای اعتبار باید بر مبنای توان بازپرداخت، بازده مورد انتظار، کیفیت وثایق و ریسک پروژه اتخاذ شود. به همین دلیل، سپرده‌گذار انتظار دارد که بانک به‌عنوان یک واسطه حرفه‌ای از منابع او محافظت کند. این رابطه در صورتی می‌تواند پایدار بماند که میان سه عنصر اساسی یعنی مالکیت منابع، اختیار تخصیص منابع و مسئولیت تحمل زیان تعادل وجود داشته باشد. مشکل زمانی آغاز می‌شود که منابع متعلق به گروهی باشد، تصمیم‌گیری درباره آنها در اختیار گروه دیگری قرار گیرد و در صورت شکست تصمیم‌ها، هزینه نهایی به گروه سومی منتقل شود. در چنین شرایطی، نظام بانکی از یک نهاد واسطه‌گر به نهادی برای انتقال ریسک تبدیل می‌شود. این امر در اقتصاد ایران اهمیت ویژه‌ای دارد. نظام بانکی طی سال‌های گذشته با مجموعه‌ای از مشکلات ساختاری از جمله مطالبات غیرجاری، ضعف سرمایه، تسهیلات تکلیفی، تسهیلات مرتبط، دارایی‌های غیرمولد، بدهی دولت و وابستگی برخی بانک‌ها به منابع بانک مرکزی مواجه بوده است. گزارش‌ها و ارزیابی‌های صندوق بین‌المللی پول نیز در دوره‌های مختلف بر مشکلات ترازنامه‌ای، مطالبات غیرجاری و ضعف مدیریت ریسک در نظام بانکی ایران تأکید کرده‌اند. بنابراین، مسئله را نمی‌توان تنها با این پرسش توضیح داد که چرا یک بانک خاص دچار بحران شده است. پرسش بنیادی‌تر این است که چرا در ساختار اقتصادی ایران، ریسک ناشی از تصمیم‌های اعتباری می‌تواند از تصمیم‌گیرندگان و ذی‌نفعان اصلی به سپرده‌گذاران و عموم جامعه منتقل شود. پاسخ به این پرسش نیازمند خروج از چارچوب صرفاً بانکی و ورود به عرصه اقتصاد سیاسی است؛ زیرا نحوه تخصیص اعتبار در نهایت با ساختار قدرت، مالکیت، نظارت و رابطه دولت و بازار ارتباط پیدا می‌کند.

۲. مسئله پژوهش

مسئله اصلی این نوشتار، رابطه میان ساختار رانتي اقتصاد، نظام بانکی و وضعیت سپرده‌گذار است. سپرده‌گذار منابع خود را در اختیار بانک قرار می‌دهد، اما معمولاً نه اطلاعات کافی درباره وضعیت واقعی ترازنامه بانک و نه قدرتی برای دخالت در تصمیم‌های اعتباری آن دارد. در مقابل، مدیران، مالکان و شبکه‌های ذی‌نفع بانکی از قدرت بیشتری برای تصمیم‌گیری درباره تخصیص منابع برخوردارند. بنابراین، از همان ابتدا نوعی عدم تقارن میان تأمین‌کننده منابع و تصمیم‌گیرنده درباره منابع وجود دارد. این عدم تقارن زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که بانک در محیطی فعالیت کند که در آن دولت و نهادهای سیاسی در تخصیص اعتبار نقش گسترده‌ای دارند. در چنین شرایطی، ممکن است منابع بانکی به دلایلی فراتر از معیارهای اقتصادی به بخش‌ها یا بنگاه‌های خاص اختصاص یابد. اگر این تخصیص‌ها موفق باشند، منافع آن در اختیار ذی‌نفعان قرار می‌گیرد؛ اما اگر شکست بخورند، مسئله این است که چه کسی زیان را تحمل خواهد کرد. فرض اصلی این نوشتار آن است که هرچه فاصله میان قدرت تصمیم‌گیری درباره منابع بانکی و مسئولیت تحمل زیان بیشتر باشد، احتمال انتقال ریسک از گروه‌های برخوردار از قدرت اقتصادی و سیاسی به سپرده‌گذاران و جامعه افزایش می‌یابد. در چنین وضعیتی، بحران بانکی دیگر صرفاً نتیجه ضعف یک بانک نیست، بلکه بازتاب یک مسئله ساختاری در توزیع قدرت و ریسک است.

۳. چارچوب نظری

۳.۱. نظریه دولت رانتي

نظریه دولت رانتي یکی از مناسب‌ترین چارچوب‌ها برای توضیح رابطه میان قدرت سیاسی و تخصیص منابع در اقتصادهایی است که بخش قابل توجهی از درآمد آنها از رانت‌های برون‌زا، به‌ویژه درآمدهای نفتی، حاصل می‌شود. مهدوی (Mahdavy, 1970)، بیلای (Beblawi, 1987) و راس (Ross, 2012) نشان داده‌اند که وابستگی دولت به درآمدهای رانتي می‌تواند رابطه میان دولت و جامعه را از الگوی متعارف مالیات و پاسخگویی دور کند. هنگامی که دولت برای تأمین بخش بزرگی از منابع خود به مالیات مستقیم شهروندان وابسته نباشد، فشار اجتماعی برای پاسخگویی و نظارت نیز می‌تواند کاهش یابد. اهمیت این نظریه برای نظام بانکی در آن است که رویکرد رانت می‌تواند فراتر از درآمدهای نفتی عمل کند. رانت تنها درآمد حاصل از فروش منابع طبیعی نیست؛ بلکه هر نوع دسترسی ترجیحی به منابع کمیاب می‌تواند ماهیتی رانتي پیدا کند. اعتبار بانکی، ارز ترجیحی، مجوزها، زمین، قراردادهای دولتی و دسترسی به منابع عمومی همگی می‌توانند در شرایط خاص به منابع رانت تبدیل شوند. از این منظر، زمانی که دسترسی به اعتبار بانکی

بیش از آنکه تابع بهره‌وری اقتصادی و توان بازپرداخت باشد، تحت تأثیر قدرت، ارتباطات و موقعیت نهادی قرار گیرد، اعتبار خود به یک منبع رانتی تبدیل می‌شود. در این وضعیت، بانک دیگر تنها میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری واسطه‌گری نمی‌کند، بلکه می‌تواند میان قدرت سیاسی و منابع مالی نیز واسطه‌گری کند.

۳.۲. نظریه سرکوب مالی

دومین پایه نظری نوشتار، نظریه سرکوب مالی است. سرکوب مالی به مجموعه‌ای از سیاست‌ها و ترتیبات نهادی اشاره دارد که در آن نرخ‌های بهره، جریان اعتبار و تخصیص منابع مالی به‌طور قابل توجهی تحت کنترل یا هدایت دولت قرار می‌گیرد و قیمت سرمایه الزاماً از تعامل آزاد عرضه و تقاضا حاصل نمی‌شود. این مسئله زمانی برای سپرده‌گذار اهمیت پیدا می‌کند که نرخ سود اسمی سپرده‌ها از نرخ تورم عقب بماند. در چنین وضعیتی، ممکن است سپرده‌گذار از نظر حسابداری سود دریافت کند، اما قدرت خرید واقعی دارایی او کاهش یابد. بنابراین، ارزیابی وضعیت سپرده‌گذار صرفاً بر اساس افزایش اسمی موجودی حساب کافی نیست و باید تغییر ارزش واقعی آن نیز مورد توجه قرار گیرد. در اقتصاد تورمی، تفاوت میان سود اسمی و سود واقعی اهمیت اساسی دارد. اگر نرخ سود سپرده ۳۰ درصد باشد و تورم ۷۰ درصد، افزایش اسمی موجودی حساب به معنای افزایش ثروت واقعی نیست. در چنین شرایطی، بخشی از ارزش دارایی سپرده‌گذار به‌صورت غیرمستقیم از طریق تورم کاهش یافته است. از این منظر، تورم می‌تواند مانند نوعی مالیات پنهان بر دارایی‌های پولی عمل کند.

۴. بانک به عنوان نهاد تخصیص رانت

بانک در اقتصاد مدرن باید منابع را بر اساس ریسک و بازده تخصیص دهد. اما هنگامی که تخصیص اعتبار تحت تأثیر ملاحظات سیاسی، نهادی و مالکیتی قرار گیرد، بانک می‌تواند به کانالی برای توزیع رانت تبدیل شود. تسهیلات تکلیفی یکی از مهم‌ترین سازوکارهای این فرآیند است. بانک در این حالت بخشی از منابع خود را به فعالیت‌هایی اختصاص می‌دهد که انتخاب آنها الزاماً نتیجه ارزیابی مستقل اقتصادی نیست. تسهیلات مرتبط نیز می‌تواند مسئله دیگری ایجاد کند، زیرا هنگامی که رابطه میان بانک، سهامداران، مدیران و بنگاه‌های دریافت‌کننده اعتبار نزدیک باشد، مرز میان تصمیم حرفه‌ای و منفعت مالکیتی تضعیف می‌شود. مشکل سوم به دارایی‌های غیرمولد مربوط می‌شود. اگر منابع بانکی به املاک، پروژه‌های بلندمدت یا فعالیت‌هایی اختصاص یابد که نقدشوندگی و بازده کافی ندارند، ترازنامه بانک به تدریج شکننده می‌شود. در دوره رونق ممکن است ارزش اسمی این دارایی‌ها افزایش یابد، اما در زمان رکود یا بحران ارزی، ضعف واقعی آنها آشکار می‌شود. در چنین شرایطی، بانک می‌تواند از یک واسطه مالی به نهادی برای تبدیل قدرت اقتصادی و سیاسی به اعتبار تبدیل شود. این همان نقطه‌ای است که مسئله بانکداری با مسئله اقتصاد رانتی پیوند می‌خورد.

۵. مسئله مخاطره اخلاقی

مفهوم مخاطره اخلاقی برای توضیح این وضعیت اهمیت زیادی دارد. مخاطره اخلاقی زمانی شکل می‌گیرد که یک بازیگر بتواند ریسک بیشتری بپذیرد، در حالی که تمام هزینه رفتار پریسک خود را تحمل نمی‌کند. در نظام بانکی، این مسئله زمانی تشدید می‌شود که مدیران یا مالکان بانک انتظار داشته باشند در صورت بروز بحران، دولت یا بانک مرکزی برای جلوگیری از فروپاشی نظام بانکی مداخله کند. بانک یک نهاد معمولی نیست؛ ورشکستگی آن می‌تواند به سپرده‌گذاران، پرداخت‌ها، اعتبار و فعالیت اقتصادی سرایت کند. به همین دلیل، دولت‌ها در بسیاری از کشورها در بحران‌های بانکی ناچار به مداخله می‌شوند. اما همین ضرورت مداخله می‌تواند یک مشکل انگیزشی ایجاد کند. اگر بازیگران بانکی بدانند که بخشی از زیان احتمالی آنها در آینده توسط دولت یا بانک مرکزی جذب خواهد شد، انگیزه پذیرش ریسک افزایش پیدا می‌کند. در چنین شرایطی، سود فعالیت‌های پریسک می‌تواند خصوصی شود، در حالی که زیان آن در نهایت اجتماعی می‌شود.

۶. جدایی میان قدرت تخصیص و مسئولیت زیان

مهم‌ترین سازوکار نظری این نوشتار را می‌توان جدایی میان قدرت تخصیص منابع و مسئولیت تحمل زیان دانست. در یک ساختار سالم، کسی که درباره تخصیص سرمایه تصمیم می‌گیرد باید انگیزه کافی برای ارزیابی پیامدهای تصمیم خود داشته باشد و بخش مهمی از هزینه تصمیم اشتباه نیز متوجه همان تصمیم‌گیرنده شود. اما در ساختاری که منابع متعلق به سپرده‌گذاران است، اختیار تخصیص در دست مدیران و ذی‌نفعان اعم از خصولتی‌های بانکی قرار دارد و در صورت بحران دولت یا بانک مرکزی وارد عمل می‌شود، این رابطه دچار گسست می‌شود. سپرده‌گذار منابع را فراهم می‌کند، بانک درباره نحوه استفاده از آنها تصمیم می‌گیرد و در صورت شکست، هزینه می‌تواند به دولت، بانک مرکزی و در

نهایت کل جامعه منتقل شود. این جدایی یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ساختاری بحران بانکی است؛ زیرا انگیزه‌های تصمیم‌گیرندگان را از پیامدهای تصمیم‌های آنها جدا می‌کند.

۷. سپرده‌گذار و عدم تقارن اطلاعاتی

سپرده‌گذار خرد معمولاً اطلاعات کافی درباره کیفیت واقعی دارایی‌های بانک ندارد. او نمی‌داند چه میزان از تسهیلات بانک قابل وصول است، چه مقدار از منابع به اشخاص مرتبط اختصاص یافته، ارزش واقعی دارایی‌های غیرنقدشونده بانک چقدر است و بانک تا چه اندازه به منابع بانک مرکزی وابسته است. این وضعیت نمونه‌ای از عدم تقارن اطلاعاتی است. بانک نسبت به سپرده‌گذار اطلاعات بسیار بیشتری درباره وضعیت واقعی ترازنامه خود دارد. سپرده‌گذار نیز برای ارزیابی بانک به اطلاعاتی دسترسی دارد که ممکن است ناقص، دیر هنگام یا غیرقابل اتکا باشد. بنابراین، سپرده‌گذار نمی‌تواند به سادگی رفتار بانک را کنترل کند. او معمولاً تنها زمانی از عمق بحران آگاه می‌شود که بحران به مرحله‌ای رسیده باشد که خروج از آن برای بانک و سپرده‌گذار دشوار شده است. به همین دلیل، نظارت مؤثر بر بانک‌ها اهمیت حیاتی دارد؛ زیرا در غیر این صورت، هزینه عدم تقارن اطلاعاتی نهایتاً بر دوش سپرده‌گذار قرار می‌گیرد.

۸. بحران بانکی و اجتماعی‌شدن زیان

وقتی بانک با بحران مواجه می‌شود، دولت با یک انتخاب دشوار روبه‌رو است. رها کردن بانک ممکن است موجب از بین رفتن اعتماد سپرده‌گذاران و سرایت بحران به سایر بانک‌ها شود. نجات بانک نیز مستلزم تأمین منابع است. در یک نظام مالی قدرتمند، بخشی از زیان را می‌توان از سرمایه سهامداران، دارایی‌های بانک و سازوکارهای بیمه سپرده جذب کرد. اما در اقتصادی که دولت خود با محدودیت مالی مواجه است و بانک مرکزی تحت فشار تأمین نقدینگی قرار دارد، بخشی از هزینه نجات می‌تواند از طریق افزایش نقدینگی، تورم، کاهش ارزش پول ملی یا افزایش بدهی عمومی منتقل شود. در اینجا مفهوم «اجتماعی‌شدن زیان» اهمیت پیدا می‌کند. زیان ابتدا در ترازنامه یک بانک شکل می‌گیرد، اما اگر برای جلوگیری از فروپاشی آن از منابع عمومی استفاده شود، زیان دیگر صرفاً متعلق به سهامداران و مدیران بانک نیست. هزینه آن به جامعه منتقل می‌شود. در چنین شرایطی، حتی اگر سپرده‌گذار بتواند اصل اسمی سپرده خود را دریافت کند، ممکن است ارزش واقعی آن کاهش یافته باشد. بنابراین، حمایت اسمی از سپرده‌گذار لزوماً به معنای حفظ ثروت واقعی او نیست.

۹. بانک آینده؛ نمونه‌ای از انتقال ریسک

پرونده بانک آینده نمونه مهمی برای مطالعه این سازوکار است. مداخله بانک مرکزی و انتقال کنترل این بانک به بانک ملی نشان داد که بحران یک بانک بزرگ می‌تواند به مسئله‌ای برای کل نظام مالی تبدیل شود. گزارش‌های منتشرشده درباره بانک آینده از حجم بالای بدهی آن به بانک مرکزی، شمار زیاد سپرده‌گذاران و انباشت مشکلات ترازنامه‌ای خبر داده‌اند. اهمیت این پرونده فقط در سرنوشت یک بانک نیست. مسئله مهم‌تر آن است که چگونه زیان انباشته یک مؤسسه مالی می‌تواند از سطح یک ترازنامه فراتر رود و به یک مسئله عمومی تبدیل شود. ادغام یا انتقال یک بانک مشکل‌دار نیز الزاماً به معنای از بین رفتن زیان نیست. ممکن است زیان تنها از یک ترازنامه به ترازنامه دیگری منتقل شود. اگر منابع بانک مرکزی یا دولت برای پوشش این زیان به کار گرفته شوند، هزینه آن در نهایت می‌تواند به کل اقتصاد منتقل شود. از این منظر، بانک آینده را می‌توان به عنوان یک مطالعه موردی برای بررسی رابطه میان ضعف ترازنامه، مداخله دولت و اجتماعی‌شدن ریسک در نظام بانکی ایران مورد استفاده قرار داد.

۱۰. تورم؛ کانال پنهان انتقال زیان

یکی از مهم‌ترین کانال‌های انتقال زیان به سپرده‌گذار، تورم است. هنگامی که نرخ سود سپرده از نرخ تورم پایین‌تر باشد، قدرت خرید سپرده به تدریج کاهش می‌یابد. بنابراین ممکن است سپرده‌گذار از نظر اسمی هیچ مبلغی از دست ندهد، اما از نظر واقعی فقیرتر شود. این نکته در شرایط کاهش شدید ارزش پول ملی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. اگر قیمت ارز افزایش یابد، ارزش خارجی دارایی ریالی کاهش پیدا می‌کند و همزمان افزایش قیمت کالاهای وارداتی و نهادهای تولید می‌تواند تورم داخلی را تشدید کند. در چنین شرایطی، سپرده‌گذار با دو زیان همزمان مواجه می‌شود. از یک سو، نرخ سود سپرده ممکن است از تورم عقب بماند و از سوی دیگر، کاهش ارزش ریال موجب کاهش ارزش خارجی دارایی او شود. بنابراین، بحران بانکی و بحران پول ملی می‌توانند یکدیگر را تقویت کنند.

۱۱. چرخه بحران بانکی و ارزی

بحران بانکی می‌تواند از طریق افزایش نقدینگی، تشدید انتظارات تورمی و کاهش اعتماد به پول ملی بر بازار ارز اثر بگذارد. هنگامی که شهروندان احساس کنند نگهداری ریال ارزش دارایی آنها را کاهش می‌دهد، تمایل آنها به تبدیل ریال به ارز، طلا، ملک و سایر دارایی‌های واقعی افزایش می‌یابد. این رفتار می‌تواند تقاضای ارز را افزایش دهد و فشار بیشتری بر ارزش ریال وارد کند. کاهش ارزش ریال نیز به نوبه خود تورم را افزایش می‌دهد و تورم بالاتر مجدداً ارزش واقعی سپرده‌های ریالی را کاهش می‌دهد. در نتیجه، یک چرخه خودتقویت‌شونده شکل می‌گیرد که در آن بحران بانکی، کاهش اعتماد به ریال، افزایش تقاضای ارز و تورم یکدیگر را تشدید می‌کنند. در چنین شرایطی، سپرده‌گذار نه فقط در برابر ریسک بانک، بلکه در برابر ریسک پول ملی نیز قرار می‌گیرد.

۱۲. دلاریزه‌شدن رفتار مالی

وقتی سپرده‌گذار به این نتیجه برسد که ریال قادر به حفظ ارزش دارایی او نیست، رفتار مالی او تغییر می‌کند. ممکن است سپرده ریالی کوتاه‌مدت‌تر شود، دارایی‌های نقدشونده جایگزین سپرده‌های بلندمدت شوند و تقاضا برای ارز، طلا و سایر دارایی‌های واقعی افزایش یابد. در این مرحله، حتی بدون آنکه دلار به پول رسمی تبدیل شده باشد، اقتصاد می‌تواند وارد مرحله‌ای از دلاریزه‌شدن رفتاری شود. شهروندان قیمت کالاها را با دلار و پس‌انداز خود را با دلار یا طلا مقایسه می‌کنند و ارزش ریال را نه به عنوان ذخیره ارزش، بلکه صرفاً به عنوان وسیله‌ای موقت برای انجام معاملات می‌بینند. این تغییر در رفتار مالی نشانه مهمی از کاهش اعتماد به پول ملی است و می‌تواند سیاست پولی برای کنترل تورم را نیز کاهش دهد.

۱۳. مفهوم غارت در اقتصاد سیاسی نظام بانکی

استفاده از مفهوم «غارت» در تحلیل نظام بانکی نیازمند دقت نظری است. منظور از غارت در این نوشتار سرقت مستقیم سپرده‌های مردم نیست. منظور، ساختاری است که در آن منابع اقتصادی گروه‌های فاقد قدرت در معرض تصمیم‌هایی قرار می‌گیرد که گروه‌های برخوردار از قدرت بیشتری درباره آنها اتخاذ می‌کنند، در حالی که هزینه شکست آن تصمیم‌ها می‌تواند به همان گروه‌های فاقد قدرت منتقل شود. در این معنا، غارت یک فرآیند نهادی است، نه الزاماً یک اقدام فردی. اگر منابع میلیون‌ها سپرده‌گذار جمع‌آوری شود، اختیار تخصیص این منابع در اختیار گروه محدودی قرار گیرد، منافع فعالیت‌های موفق خصوصی شود و زیان فعالیت‌های شکست‌خورده از طریق بانک مرکزی، دولت و تورم به جامعه منتقل شود، می‌توان از «استخراج رانتی منابع مالی» سخن گفت. این مفهوم با ادبیات نهادهای استخراجی عجم‌و غلو و رابینسون نیز ارتباط پیدا می‌کند. در یک نظام نهادی استخراجی، ساختارهای سیاسی و اقتصادی امکان تمرکز منابع و منافع را در دست گروه‌های محدود فراهم می‌کنند. در نظام بانکی، این استخراج می‌تواند از مسیر تخصیص نامتقارن اعتبار و انتقال هزینه بحران صورت گیرد.

۱۴. مدل نظری نوشتار

بر اساس چارچوب نظری نوشتار، می‌توان یک سازوکار چندمرحله‌ای برای توضیح بحران بانکی در اقتصاد رانتی ارائه کرد. در مرحله نخست، ساختار رانتی موجب تمرکز قدرت و منابع اقتصادی می‌شود. در مرحله دوم، این قدرت بر تخصیص اعتبار بانکی اثر می‌گذارد و بخشی از منابع از معیارهای صرفاً اقتصادی فاصله می‌گیرد. در مرحله سوم، تسهیلات پریسک، مطالبات غیرجاری و دارایی‌های غیرمولد در ترازنامه بانک‌ها انباشته می‌شوند. در مرحله چهارم، سرمایه و نقدینگی بانک تضعیف می‌شود و وابستگی آن به منابع بانک مرکزی افزایش می‌یابد. در مرحله پنجم، برای جلوگیری از بحران سیستمی، دولت یا بانک مرکزی مداخله می‌کند. در مرحله ششم، بخشی از هزینه این مداخله از طریق تورم، کاهش ارزش پول، بودجه عمومی یا انتقال بدهی به سایر بانک‌ها اجتماعی می‌شود. در مرحله نهایی، ارزش واقعی دارایی سپرده‌گذار کاهش می‌یابد.

بنابراین، بحران بانکی را می‌توان نه به عنوان یک حادثه منفرد، بلکه به عنوان نتیجه یک زنجیره نهادی در نظر گرفت که از ساختار رانتی آغاز می‌شود و در نهایت به کاهش ثروت واقعی سپرده‌گذار منتهی می‌شود.

۱۵. سپرده‌گذار به عنوان بازنده چندلایه سپرده‌گذار در چنین ساختاری می‌تواند در چند سطح مختلف متحمل زیان شود. نخست، ممکن است نرخ سود واقعی سپرده منفی باشد و ارزش خرید دارایی او کاهش یابد. دوم، تورم می‌تواند قدرت خرید سپرده را فرسایش دهد. سوم، کاهش ارزش ریال می‌تواند ارزش خارجی دارایی او را کاهش دهد. چهارم، اگر برای نجات بانک‌های بحران‌زده از منابع عمومی یا پولی استفاده شود، هزینه این نجات می‌تواند به شکل غیرمستقیم بر همان

سپرده‌گذار تحمیل شود. بنابراین، زیان سپرده‌گذار الزاماً در موجودی اسمی حساب او قابل مشاهده نیست. ممکن است حساب بانکی او حتی از نظر اسمی رشد کرده باشد، اما در همان زمان قدرت خرید واقعی آن کاهش یافته باشد. از این منظر، شاخص مناسب برای ارزیابی وضعیت سپرده‌گذار نه فقط «مانده اسمی سپرده»، بلکه «ارزش واقعی سپرده» است.

۱۶. پیامدهای اجتماعی و سیاسی

بحران بانکی در نهایت می‌تواند به بحران اعتماد تبدیل شود. بانک بر پایه اعتماد فعالیت می‌کند. سپرده‌گذار باید باور داشته باشد که منابع او در محیطی امن نگهداری می‌شود و نظام نظارتی قادر است از منافع او حفاظت کند. اگر این اعتماد از بین برود، رفتار مالی خانوارها تغییر می‌کند. تمایل به نگهداری سپرده‌های بلندمدت کاهش می‌یابد، تقاضا برای ارز و طلا افزایش پیدا می‌کند، نقدشوندگی اهمیت بیشتری می‌یابد و سرمایه‌گذاری بلندمدت دشوارتر می‌شود. از این منظر، ضعف نظام بانکی تنها به کاهش کارایی تخصیص سرمایه منجر نمی‌شود؛ بلکه می‌تواند اعتماد به دولت، سیاست پولی و پول ملی را نیز تضعیف کند. بحران بانکی در این معنا بخشی از بحران گسترده‌تر اعتماد نهادی است.

۱۷. بحث

استدلال این نوشتار آن نیست که تمام بانک‌های ایران به یک اندازه با مشکل مواجه‌اند یا تمام سپرده‌گذاران الزاماً زیان کرده‌اند. همچنین نمی‌توان هرگونه مداخله دولت در نظام بانکی را به‌خودی‌خود نشانه استخراج رانتی دانست. در یک نظام بانکی مدرن، دولت در بسیاری از موارد باید برای جلوگیری از سرایت بحران و حفظ ثبات مالی مداخله کند. مسئله اصلی جای دیگری است. پرسش این است که آیا ساختار نهادی به‌گونه‌ای طراحی شده است که صاحبان و تصمیم‌گیرندگان اصلی در قبال ریسک‌هایی که ایجاد می‌کنند مسئولیت متناسب داشته باشند یا خیر. اگر منافع فعالیت‌های پرریسک خصوصی شود اما زیان آن از طریق دولت، بانک مرکزی و تورم به جامعه منتقل شود، مسئله مخاطره اخلاقی ایجاد می‌شود. اگر تخصیص اعتبار تحت تأثیر قدرت سیاسی و مالکیتی قرار گیرد، مسئله تسخیر منابع شکل می‌گیرد. و اگر نرخ سود سپرده از تورم عقب بماند، سرکوب مالی موجب انتقال ثروت از دارندگان دارایی‌های پولی به گروه‌های دیگر می‌شود. بنابراین، مسئله اصلی نه صرفاً «حمایت از سپرده‌گذار»، بلکه اصلاح ساختاری رابطه میان قدرت، اعتبار و مسئولیت است.

۱۸. نتیجه‌گیری

نظام بانکی ایران را نمی‌توان مستقل از ساختار اقتصاد سیاسی کشور تحلیل کرد. بانک‌ها در محیطی فعالیت می‌کنند که در آن رانت، مداخله دولت، کسری بودجه، تورم، تحریم، کاهش ارزش پول ملی و ضعف نظارت بر رفتار آنها اثر می‌گذارد. در چنین ساختاری، سپرده‌گذار موقعیتی پارادوکسیکال دارد. او منابع بانک را تأمین می‌کند، اما درباره نحوه تخصیص آنها قدرت محدودی دارد. او ریسک بانک را تحمل می‌کند، اما اطلاعات کامل درباره آن ندارد. او ممکن است سود اسمی دریافت کند، اما در شرایط تورمی از نظر واقعی زیان ببیند. و در صورت بحران بانکی، بخشی از هزینه نجات نظام بانکی ممکن است از طریق تورم، کاهش ارزش پول و منابع عمومی به او و سایر شهروندان منتقل شود. از این منظر، بحران بانکی ایران را باید بخشی از مسئله بزرگ‌تر توزیع قدرت و ریسک در اقتصاد رانتی دانست. مفهوم «غارت» در اینجا به معنای سرقت مستقیم سپرده‌ها نیست؛ بلکه به ساختاری اشاره دارد که در آن منابع جامعه در اختیار نهادهایی قرار می‌گیرد که قدرت تخصیص آنها را دارند، در حالی که مسئولیت پیامدهای تصمیم‌ها به همان نسبت توزیع نشده است. در چنین ساختاری، بانک می‌تواند به محلی برای خصوصی‌سازی منافع و اجتماعی‌شدن زیان تبدیل شود. سپرده‌گذار نیز در انتهای این زنجیره قرار می‌گیرد: منابع را فراهم می‌کند، کنترل محدودی بر تخصیص آنها دارد و در صورت شکست، بخشی از هزینه بحران را از طریق کاهش ارزش واقعی دارایی خود می‌پردازد. بنابراین، مسئله بنیادی اصلاح نظام بانکی ایران صرفاً افزایش سرمایه بانک‌ها، تغییر مدیران یا ادغام بانک‌های مشکل‌دار نیست. اصلاح واقعی مستلزم بازتعریف رابطه میان مالکیت، قدرت تخصیص، نظارت و مسئولیت زیان است. تا زمانی که امکان تصمیم‌گیری درباره منابع دیگران از مسئولیت تحمل پیامد تصمیم جدا باشد، بحران بانکی می‌تواند به صورت دوره‌ای بازتولید شود. در چنین شرایطی، مسئله اصلی دیگر این نیست که «چه کسی سپرده‌های مردم را حفظ می‌کند»، بلکه این است که چه کسی حق دارد درباره سپرده‌های مردم تصمیم بگیرد و چه کسی باید هزینه تصمیم او را بپردازد؟ پاسخ به این پرسش، در نهایت تعیین می‌کند که نظام بانکی در خدمت تجهیز سرمایه و رشد اقتصادی قرار دارد یا به سازوکاری برای بازتوزیع رانت برای موسسات وابسته و مقامات حکومتی، انتقال ریسک و اجتماعی‌کردن زیان تبدیل شده است.